



چشمانش پاک کند. از او می‌خواهم که خاطراتش از محمدرفعی را بازگو کند که می‌گوید: «محمد رفیع مومن و متدین بود، هم در زمانی که در هرات بودیم و هم در ایران اهل مسجد بود و از نظر اخلاقی هم نه من و نه مادرش هیچ رفتار بدی از او ندیدیم؛ اتفاقاً با این که سن کمی داشت اما بسیار کمک حال ما بود.

در خاطرم هست در همان نوجوانی که برای کسب درآمد کار می‌کرد، وقتی حقوق می‌گرفت به سراغ من یا مادرش می‌رفت و می‌گفت خمس حقوقم را حساب کنید؛ روی این مسائل خیلی حساس بود.»

حاج محمدادبر خاطره‌ای هم از روزهای ابتدایی زندگی و آن سال‌های قبل از انقلاب روایت می‌کند، خاطره‌ای که شیرینی آن از کلامش کامل احساس می‌شود: «در سفری به کربلا، روزی در یکی از صحن‌های حرم امام حسین (ع) که حضرت امام (ره) مشغول اقامه نماز جماعت بودند، مادر محمدرفعی بعد از نماز او را به آغوش امام می‌دهد و امام نیز برای محمدرفعی دعا می‌کند.»

این خاطره حاج محمد ادبر مرا به یاد بحبوحه مبارزات انقلابی امام خمینی (ره) و جمله معروف ایشان در سال ۴۳ انداخت که در پاسخ افرادی که می‌گفتند با کدام یار و یاور می‌خواهید پیروز شوید، فرمودند: «سربازان من در گهواره‌ها هستند!»

ما وظیفه خود را انجام دادیم اما...

گرم صحبت با پدر شهید هستم که خواهرزاده و داماد حاج محمدادبر که حالا روحانی جافانده‌ای است به گداه ما اضافه می‌شوند. سید که سال‌ها با

این خانواده همراه بوده، سر صحبت را از محمدرفعی و خانواده اش باز می‌کند و

می‌گوید: محمدرفعی برای خدا رفت و با همین نیت بود که خدا شهادت را به او داد، این روحیه از خانواده شیخ زاده به او رسیده بود که خانواده‌ای متدین، روحانی و مومن بودند. برای محمدرفعی و خانواده اش هیچ وقت مادیات مهم نبوده و نخواهد بود، بارها از حاج دایی شنیدم که افتخار می‌کند فرزندان او در این مسیر گام برداشته‌اند و در این مسیر ماندند. اما غصه ام می‌گیرد وقتی می‌بینم حاج دایی با این سنش باید از اول صبح ساعت‌ها در صف بماند تا



اقامتش را تمدید کند، غصه ام می‌گیرد وقتی برادر شهید با این که جانباز جنگ تحمیلی است و روحیه انقلابی اش را از خانواده به ارث برده مجبور به ترک ایران اسلامی می‌شود. به هر حال ما وظیفه داشتیم مسئولیت مان را در قبال اسلام، دین، مرجعیت و قرآن ایفا کنیم و در آینده نیز ایفا خواهیم کرد اما آن‌هایی که در قبال خانواده شهدا احساس مسئولیت نمی‌کنند...

جمله اش را ناتمام می‌گذارد و حاج محمدادبر با همان لحن مهربانش، لبخند بر لب ادامه حرفش را می‌گیرد: «خدا را شکر، ما شاکریم و گلایه‌ای نداریم و افتخار می‌کنیم که در راه اسلام شهید داده ایم... خدا جمهوری اسلامی را از جمیع بلاها حفظ کند.» پیرمرد با همان لبخند محبت آمیزش ما را بدرقه می‌کند و عکسی به یادگار برای ما می‌گذارد...